

* ۱۳۴۳ طهران عاظمه باقراف سکوت اجباری
اظهار تسلیمت مرا نسبت بفقدان جبران ناپذیر وارده بر شما
بتأخیر انداخت آن متصاعد الی اللہ الی الابد در آغوش
محبوب لایزال آرمیده است شوقی *

دیگر بشیر السلطان سابق الوصف و حضرت ولی امر الله
چنین تلگراف فرمودند :

" طهران توسط دواجی عاظمه بشیر السلطان بمنهایت
محزونم امر از فقدان اولاد قابل و باوفای خود متألم
است شوقی " .

دیگر پسران آقا محمدعلی مخمل باف ، پشتی باف کاشی
بنام میرزا مهدی و میرزا عبد الباقی که با عاظمه با تفاق پدرشان
از کاشان بطهران آمده و ماندند و میرزا مهدی بسال ۱۳۱۶
و پدر در سال ۱۳۱۵ در سن نود سالگی و میرزا عبد الباقی
بسال ۱۳۳۷ درگذشت و عاظمه واسعه مجیدی بیادگار
گذاشتند که در انواع خدمات در این امر کوشا هستند و حضرت
عبد البها در صورت مناجاتی در حق آقا محمدعلی مذکور
چنین فرموده :

* الهی الهی ان النبیل قبل علی الذی فاز فی
محفل التجلی و حظی بمشامدة نور الاشراف و آنس
هذ العبد بحب و وفاق و اجتنب حینئذ من جرثوم النفاق

طاغوت نراق (۱) و ثبت علی الميثاق ثم حکمت عليه بالفراق
فقامت الآماق و ارتفع منه نحيب البكاء بضجيج و احتسراق
فلما وصل الي عدوة الكاف قاوم اهل الاعتساف و دعاهم
الي مركز الالطاف و ثبت اقدامه على الصراط و وفى بالعهد
والميثاق حتى عرج اليك الخ .

و ميرزا ياجى خانم بنت بيگوم كوچك خانم سابق الوصف
بنوع مذکور همدى تبليغ كرد و مورد صدور افضال و عنايات
و آثار حضرت عبد البها گريد .

و نیز پسران ميرزا محمود نراقى موصوف در بخش ششم
عطاء الله خان عذائى (صنيح السلطان) ديگر محقق
الدوله عطاى و مادر بخش ششم شرح احوال آقا ميرزا مومن
كاشى و زوجه محترمه اش آغا بيگوم ارباب و برادرزنش آقا
محمد جواد را آورديم و نیز ذكر آقا ميرزا محمد ايمن نموديم
و اخلاش در اين دور صوت و صيت در مشاركت خدمات امریه
بدست آوردند و نیز ذكر سيد عبد الحسين اصفهانى
و خلقش سيحون که در اين دور بايمان و ثبوت برقرار نمود
گسرديم .

ديگر آقا جمال بروجردى که شرح سابقه احوال در بخش
ششم آورديم و او همينکه غروب شمس جمال ابهى واقع شد

و کتاب عهدی و آثار صادره از نظم مرکز میثاق طالع گشت
و زمره مخالفت اغصان بشنید و میدان را برای جولان افکار
و اغراض مهیادید بی درنگ و خود سرانه بمگا شتافت ۱۳۱۰
و با حضرت غصن اعظم افکار خویش را که یگانه مصلحت و
حسن سیاست امر ایبهی مینداشت و مأمول و مسئول متکبرانه
ریاست خواهانه خویش را عرض کرد آرزویش انجام نیافت
پس با اغصان و منتسبین و اعوانشان ملاقات و مذاکرات
نموده با او مجارات و اظهار توافق کردند و با عزم و تصمیم^{تی}
مخالف مأمول حضرت غصن اعظم در ۱۵ شوال ۱۳۱۰ عودت
بایران و طهران کرد و راجع بکفایت آثار و آیات جمالی
ایبهی همی سخن گفته بطوریکه مقتضی میدانست احباب را
از توجه تام بآنحضرت منصرف خواست و برای تعدد حاجی
ملاعلی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر
و میرزا علی محمد ورقا که بی دربی از عکا و زیارت حضرت غصن
اعظم مراجعت کرده در نصرت و حمایت میکوشیدند مجالس
سری نمود و سعی در اخراج ابن ابهر از طهران و جدیت
در عدم ورود ورقا همی کرد و در تفرقه و اضمحلالشان مشقت
برد و مهترین اتباعش پسرش حبّ الله و برادرانش و حاجی
حسین کاشی و جلیل خوئی و خلیل تبریزی شدند و در قزو^{ین}
و مازندران نیز ارادتمندان بسیار داشت ولی بزرگان احباب

و علما و مجتهدین چندان با وی مواجهه و مناظره کردند که ناچار شد اوراق استدلالیه چندی در شیوه برعهده و مذاق جمال ابهری بخط خویش نوشته ببلاد ایران منقشر ساخت و لاجرم ارکان احباب با وی اظهار صلح و موافقت کردند و حاجی ملا علی اکبر و ابن اصدق و خصوصاً ابن ابهر بساا و مجلس بنام مجلس ایادی برقرار نموده برای اسکات واقف^{عش} ریاست انجمن را بوی تفویض کردند. حق دورای مقدر داشتند و به پسر مذکورش و نیز حاجی حسین کاشی عضویت انجمن دادند و قرار مذکور را همگی مهر و امضاء کردند و مقرر گشت که مبالغ کثیره از احیاء اخذ شود و بتجارت مصروف گردد و مجتهدین از ربح وجوه مذکوره در اطراف بتبلیغ پردازند و او بایسرش مشغول بتنظیم قانون تجارت و گرد آوردن مبالغ مذکوره شد و از اینرو فراغت و آسودگی بال حاصل گردید و طولی نکشید روزی مجلسی کرد و حاجی ملا علی اکبر را حاضر ساخت و جمعی از اراکینمندان نیز حضور یافتند و شکایت از ابن ابهر نمودند و مقتریاتی چند گفت و آن عده از مورد وزن حاضر شده شهادت دادند و آقا جمال در همان مجلس حکم بمنع از معاشرت با ابن ابهر داد و خبر بسمع وی رسید از حاجی ملا علی اکبر باز پرس نمود حاجی گفت که مرا از مقدمات واقعه خبر نبود و حسب دعوت آقا جمال در مجلس

مذکور حاضر شدم و ابن ابهر بجدیت تا مه قیام کرد که آقا جمال باید از مجلس شور خارج شود و با دوشن ایادی دیگر یعنی حاجی مذکور و ابن اصدق در اینخصوص متحد شدند و عهد نمودند که با آقا جمال مراوده نکنند لا جریم او منکوب و منزوی شد و تقریباً سه ماه بر اینمنوال گذشت که اخلاص کیشان آقا جمال او را مقبول میدانستند و اکثر احباب بحکم ایادی از او دست کشیدند و عده ای از اشرف^ف در خلوت با او مراوده مینمودند تا آنکه دکتر محمد خسان تفریسی آستین برای اصلاح بالا زد و در خانه حاجی میرزا محمد افغان از آقا جمال و ایادی و وجوه احیاب دعوت کرد و مصالحه و آشتی برقرار گردید بدین شرط که از آنچه گذشت غمض عین شود آقا جمال در روز عید نوروز که سه یوم بعد از جلسه مذکوره بود در خانه آقا میرزا نعیم برای نشست و فوج فوج از احباب بیدیدنش رفتند و مع کل ذلك دست از مقاصد مکنونه نکشید و سیب فتور و ضعف قوت عهد و میثاق را فراهم میساخت و حاجی میرزا حیدر علی با اتباع و اعوانش مناظره ها نمود و در مجلس حکیم نور محمد از آل اسرائیل را حکم متفق علیه خود قرار دادند و او حکم داد که کتاب عهد منصوص جمال ابهی حضرت غصن اعظم را مطاع مطلق و متبوع مستقل معین نمسود

وبالجملة چهار سال بعد از غروب شمس جمال ابهی بدینحا
 ل با آقا جمال گذشت و در سال ۱۳۱۳ عزیمت عکا نمود و
 چون در آن ایام اخبار مخالفت اغصان و مرافقین ایشان
 با حضرت غصن اعظم شیوع یافت بین احباب چنین میگفتست
 من میروم تا اصلاح ذات البین نمایم و همینکه به قزوین
 رسید لوحی از حضرت عبدالبهاء بیامد و او را منع از سفر
 و امر باقامت طهران فرمودند و ناچار عودت کرد و لوسی
 اقدامات مخالفتش واضح تر شد و او را غی بخط حبّ الله
 بمنوان اعظم احباب در بلاد بیراکنند و یدی فعال برای
 نقض عهد و میثاق گشت که عده ای از احباب را متزلزل نمود
 و جمعیت مؤمنین از او منجزر و متنفر شدند و پس سرش
 حبّ الله خود را با صرزا علی اصغر خان صدراعظم ارتباط
 داده ضدیت با غصن اعظم نمود و از افساد بین یاران و
 اخلال از زبان آنچه در قدرت داشت بجای آورده آشوبی
 بزرگ ایجاد کردند و بگوش اعدای این امر رسیده از اختلاف
 رجال و اختلال احوال سرور و شادمان گشتند و حضرت
 غصن اعظم برای تسکین اخلال و تمذیل احوالشان
 ملاطفت و اغضاء و نصیحت و مدارا همی فرمودند تأثیری
 ندید و عاقبت در سال ۱۳۱۵ سلیمانخان جمال افندی
 را از عکا مأمور ایران کرد تا حسب الامر با احدی از احباب

ملاقات نکرده با همان لباس کسوت درویشی قهای سفید
 طویل دربر و تاج بر سر مجللا با نوکر بطهران وارد شد
 و پیامها که داشت با آقا جمال رساند و نصائح و مواعظ
 اکیده ابلاغ کرد و میرزا علی اصفرخان صدراعظم را که
 مقضوب درگاه مظفرالدین شاهی شده معتکف مقبره قم بود
 مرقومه و پیام حضرت غصن اعظم ایصال و ابلاغ داشت و
 عودت بعگا کرد و آقا جمال در اقدامات و اعمال مخالفانه اش
 شدیدتر شد لذا طرد او منصوص و صرح گشت و بلقصب
 پسر گفتار نزد این جامعه معروف و مشهور گردید و بانهایت
 بغضا، اوراقی ردیه نسبت بحضرت غصن اعظم منتشر ساخت
 و برای نشر مقصود خود سفرها بقزوین و مازندران و آذربایجان
 وغیرها نمود و ایادی امر خصوصا حاجی ملاعلی اکبر
 در مقابلش بقوت ایمانیه ایستادگی کردند و جامعه احبا را
 از شرور القاء آتش محفوظ نمودند و سفری بعگا کرده با اغصان
 و همرازانشان قرارها در تخریب عهد و میثاق گذاشتند و او را
 باسلامبول فرستادند تا بوسیله ابوالهدی ندیم سلطان عبدا
 لرحمید
 زهن سلطانی را مشوب ساخته او را بصدور حضرت غصن اعظم
 وادارند ولی تمام ساعی وی در هدم بنیان میثاق همدرد
 رفت و خود بخسران صین افتاد و آخر الامر در گوشه خصول
 و انزوا از طهران بفقیر و خواری بزیست و احدی از احباب

و غیر هم با او مراوده نکردند تا در سال ۱۳۲۵ درگذشت
 و عائله اش از زوجهٔ اولی که بر وجودیه بود چنانکه گفتیم
 در سلمانی گم شد و از زن دوش که طهرانیه بود در خان
 تیره نقض و مخالفت پنهان گشت و فقط از زوجهٔ قزوینی
 پسری آورد میرزا لطف الله موهبت که حضرت عین اعظم
 آثار عنایت در حقش صادر فرموده رشته نسبش را مقطوع
 کرده و پسر خود خواند و در اینجا بثبت یکی از آثار
 صادره از قلم حضرت عبدالسیاه که خطاب بیکی از احبب
 اعمال و پیرامین کرده او را مطرود فرمودند محض نمونه اکتفا
 مینمائیم و هو هذا :

عوالله

ای طبیب روحانی امراض جسمانی هر چند شدید است
 ولی صعوبت در مصالجات امراض و امراض روحانی است که
 ابداً درمان و علاج ندارد ملاحظه کن که علت مزمن جیم (۱)
 را علاجی هست ؟ لا والله جمیع اطبای آفاق اجتمعا
 نمایند درمان نتوانند و چاره نکنند قسم باسم اعظم روحی
 لا حباه الفداء که صد هزار اسم اعظم بر این حجر مظلم القا
 شد ابداً تأثیر نمود عاقبت چون صیحا او را ترك نموده و
 بغضای ملکوت ابهی شتافتیم فذرهم فی خوضهم یلعبن

(۱) آقا جمال

خواندیم حال آن تشنه خون عبدالبها* بتحریر مرکز فتور
در طهران در سفارت کبری سرا میرود و نسبت باین عسر
مفترباتی سرا زده که وصف نتوانم و از زبان جاری نگردد
واز قلم تحریر نیاید بگمان او و سرش و مرکز نقیض و
عونه شان که عبدالبها* را چون مظلوم طف در آشد بلا*
کریلا گرفتار نمایند و از برای خود میدان وسیعی مهیسا
نمایند هیبات هیبات و حال در اینجا و در آنجا شبه
روز بلکه آنآ فآنآ منتظرند که بفتنه این بلا بر عبدالبها*
وارد گردد و این عید را نهایت آمال این است ربّ وفق
عبدك على النشوة من كأس الشهادة الكبرى في سبيل
احبائك و از این گذشته اظهار کرامت نیز مینمایند که
عنقریب چنین و چنان خواهد شد مثل این است که کسی
زیرخانه را باروت گذارد و بگوید ملاحظه نمائید که عنقریب
این بنیان بر باد خواهد رفت و من خیر غیب میدهم
و آتش بدهد ع ع *

دیگر از بهائیان شهیر طهران میرزا محمد علیخان بن
ملاحسن تفریشی سابق الوصف در بخش ششم که بسال ۱۳۳۵
درگذشت و در بقعه امام زاده معصوم مدفون گشت و پسر
ارجمندش که وصف مینمائیم برسنگ قبر چنین رقم کرد :

* مستوفی ستوده محمد علی که او
از روی صدق خاک کف پای اولیا*
ست

(۳۹۲)

• بشنود بانك رحلت و تسليم دست کرد

جان راجه حکم درکف مستوفی قضا^{ست} *

و زوجه اش بنت میرزا محمد حسین منجم تفریسی سابق النوصف
سماءه بشاه جهان بود و بسال ۱۲۹۱ وصلت کردند
و پسرار چند ارشدشان میرزا عزیزالله صباح بسال ۱۲۹۳
تولد یافت و تحصیلاتش در دارالفنون طهران شد و در خارج
مدرسه نیز تکمیل تحصیل علوم ادبیه و عربیه نمود و بسال
۱۳۱۳ که فراغت از تحصیلات یافت با شاهزاده عبدالحسین
میرزا فرمانفرما بسمت منشی بحکومت کرمان رفت و مدت دوسال^ل
باسمت مذکور در آنجا بسربرد آنگاه مراجعت نمود و تا سال
۱۳۱۷ با وی بهمان سمت در طهران بود و سال مذکور
با وی بحکمرانی فارس رفت و چون شاهزاده مذکور بحال
مفضولی از دولت ایران بمشایب عراق مجاور گشت صباح
نیز با وی بود و مدت سه سال در رعیتات بسر بردند و چون
شاهزاده مذکور بسال ۱۳۲۱ با خانواده عزیمت حج مکه
نمود پسران خود فیروز میرزا نصرت الدوله و عباس میسرزا
سالار لشکر را برای تحصیل به بیروت فرستاد و صباح را با
آنان برای سرپرستی گسیل داشت و مدت چهارسال
اقامتشان در بیروت گذشت و در آن مدت دهار بزیسارت
حضرت عبدالیها^ه در عکا رفته فیض گرفت و در مدرسه یسوعیین

و غیرها و نیز در بیرون از مدرسه تحصیل علوم ادبیسه و فلسفه کرد آنگاه شاهزادگان مذکور بمزم تحصیل علم حقوق عزیمت اروپا کردند و مصباح بطهران برگشته متأهل گردید و در همانسال با فرمانفرما که بحکمرانی میرفت با عائله بکرمانشاه کرائید و پس از سالی که سال ۱۳۲۶ بود بطهران برگشته اقامت نمود و از این سال دست از خدمت کشوری کشیده بخدمات امریه منحصر نمود و برای مدرسه تربیت که بدست خانش دکتر محمدخان اداره میشد و برابست مدیریت معین نمودند و مدرسه مذکوره را بنظم و ترتیب مرتب ساخت و دو سال دیگر ۱۳۲۸ بهنگا شناخته درک فیض محضر حضرت عبدالجبار نمود و از آنجا یارویا سفر کرد ولی آنحضرت احضار فرموده دستور برای مدرسه تربیت داده با عنایات و تأییدات بطهران فرستادند و لذا تقریباً مدت سی و چهار سال با اداره امور مدرسه مذکوره پرداخت و جنیه ادبیات آن مدرسه مشارالینان گردید و بنده ای از درر اشعارش در اینجا درج میگردد :

دیر و حرم زنده دلان روی تو باشد

محراب دعا قبله ابروی تو باشد

فرخنده دلی کا پنه روی تو باشد

خوش پرده فکندی ز رخ خویش از ما

(۲۹۴)

تا زلف برخ حلقه زدی صد دل هفتون
آویخته در سلسله موی تو باشد
تسبیح سموات و زمین طرفه هتافسی
از نغمه شور افکن یا هموی تو باشد
خویان جهان یکسره گر چهره گشایند
روی همه صاحب نظران سوی تو باشد
چون خاطر دل باختگان عود در آتش
سودا زده غالیه بوی تو باشد
باغ ارم و جنت فردوس شمیمی
از بوی تو و موی تو و خوی تو باشد
انفاس روان پر اسحار نشانی
از خاک گهر بیز سر کوی تو باشد
آشفتگی خاطر عشاق سراسر
رمزی زیر پشانی گیسوی تو باشد
سوز سخن در دل شیدا قیسی از
نار شجر طور سخن گوی تو باشد
با گام طلب انجم تابنده شب و روز
در گردش دائم بتکاپوی تو باشد
ایوان فلک با همه تمظیم و جلالست
گردی ز فرودین صف مینوی تو باشد

(۳۹۵)

خود ذره ناپیزی از آن چشمه فیاض
دریای درافشان نص ازجوی توها شد
ایمن زید از فتنه ایام ولسی کسو
در معرض چوگان بلا کوی تو باشد
سرمایه مصباح نه جز عجزو زهر سوی
چشمش همه بر قوت نیروی تو باشد

بشری لکم بشری لکم یا اهل فردوس البقا
قد لاج وجه حبیبکم کالبد رفی وسطا
ظلم الجهاله قد محالما صبح القدم
سحب الضلال تبددت لمایدت شمس
اتی لنا عرفانه هیبات من بعد الندی
فی وصف ادنی صنعه زهلت عقول اولی
هبت روایح قدسه عیقت نسائم انسه
طوبی لنفس قد زکت واستنشقت ذاک
ان الذین یذکره کانت جلاء قلوبهم
وردوا شریعة قریه مذکان غیبا
ما فارقت ارواحهم یوما لقا حبیبهم
فالقلب متصل به والجسم منهم فی القنا
قد آمنوا صدقا وهم موفون بالمهد الندی
عقدوا بحضرة عزه فی ذر لا هوت البقا

(٢٩٦)

شهدوا بديع جماله من قبل ما يبدون لهم
سمعوا جليل خطابه من قبل ما يملون التدا
فازا سقيهم ربهم كأساً زلاً صافياً
لطفت مرايا نفسهم لطفا ارق من الصبا
وتوقدت احشائهم بلهب لوعة حبّه
وتأججت في قلبهم جذوات نيران^{لهوى}
كادت تطير تشوقا ارواحهم وجسومهم
استلشدة وجدهم وزنا الخف من^{لهوا}
ما سكنت زفرائهم الا الدموع ولم يكن
غير المدامع حيله لما غلى نار الجوى
صبروا على ما كذبوا حتى اتبهم نصره
وكذاك وافى حقهم رب السموات الملى
كانت بقاء حياتهم ذنباً عظيماً عندهم
فقدوا بانفسهم له وتجرعوا كأس الغنا
بد ما لهم قد اثبتوا شرع الاله ولا عجب
فالشرع حقاً روحة تنمو وتيسق بالد^{ماء}
قد صار في اذواقهم مر الزايبا حلوة
فالدل عز عندهم وشدايد الدهر رخا
يا من تربهم مررباً ففداً ستكشف ما بهم
شعر الصباح اذا ابتسم يثنى القوافل^{لسرى}

(٢٩٢)

طلع الصباح بنسمة فاحت فوائح طيبها
ها فاهجدوا وتمرضوا هذا الرقود التي
اين الطوك الجابرة وسيوفهم و صفوفهم
حلوا وما حظوا سوى اذرارهم اوماترى
ظنوا عشياً انهم فى عيشة ابدية
فاذا غدوا ما ادركوا تلك المسرة والهناء
واليوم فاشهدهم ترى لا ينظرون باصمهم
الا بنظرة حسرة من تحت اطباق الثرى
ثلث صروحهم التي كانت علائم مجدهم
سقطت حصونهم التي رفعت وطاولت لسماء
تأله هل من ناصر غير الذى قد انشاك
فامسك بذيل رايه وهو المجيب لمن دعا
يا عازلا بهي فانصرف عني ودعني ظاعنا
فى بيد شوق مانعاً فيها سوى شوك العنا
ان العنا فى وده اضحى سرور سريرتى
تأله كل سعادة جويت حتى اخترت زاً
يا ايها الصباح كم تبقى خملاً خاصداً
من فضل ربك فاستمد وافتح لسانك يا
ها قد ختمت قصيدتى والصك صارختاً
فاقبل ثنائى بالكرم مولاى يا عبد البهاء

(۲۹۸)

در سایه صاحب‌دلی با جورانجم ساختن

خوشرکه باد و ناپایگان سر بر سما افراختن

زین سقف مینا قسمتی آزادگان رانیست ^{جز}

در آتش غم سوختن با بینه‌وائی ساختن

در قطع بیدای طلب دانی ره تحقیق چیست؟

پشم از علائق در وختن جز در وست کس ^{نشنا} ختن

روزی گذاری گرفت م در ساحت گلزار جانان

دیگر کجاری روا از جان بتن پرداختن

تا خانه هستی ما نزهتگه جانان شود

باید هم از هستی خود صحن سرپرداختن

ز آغاز گیتی رسم و ره مه طلعتا نرانیست جز

خیل مژه آراستن بر فرقها تیغ آختن

واز روی تکین پیشه عشاق را نبود مگر

سریش پای گلرخان با صد نیازانداختن

آئین معشوقان همه دل بردن است ^{جان} و قصد

د آب و شمار عاشقان دل در ادن و جانیا ^{ختن}

جور دلا رام ارکشد و در مهرا و بنواز م

هر دم دهد صد جان مراد رکشتن و بنوا ^{ختن}

در پوته نار تمب با سوز سازو م مزن

تا گوهرت رخشان شو چونان زرازنگد ^{ختن}

(۳۹۹)

گر گوی عنقای بقا مصباح جوئی بایدت

در ملك فقرونیستی رخس شہامت ناختن

و در خطابی از حضرت عبدالبہاء باوست :

" جناب آقا عزیزاللہ خان حفید من ادرك الرفیق الاعلیٰ

علیہ بہاء اللہ الابہی :

ہو اللہ

ای منجذب بنفحات الہی مثنوی روحانی قرائت شد
و غزل ہی بدل تلاوت گردید آن تبتل و تضرع و مناجسات
بہ ملکوت آیات بود و این بیان انجذاب و اشتغال بنسار
محبت اللہ سرور فصیح بود و بلیغ و بدیع بود و طبع
بیان معانی کلیہ بود و شرح اسرار موصیت رحمانیہ ذکر
جفال قدم بود و نعمت و ستایش اسم اعظم بقول شاعر:
این مطرب از کجاست کہ برگفت نام دوست ، محامد و نموت
حضرت احدیتش بجام ستایش جمیع آفرینش و مدح و ستایش
مدح عموم مظاهر بخشایش چون شمس را ستائی ستایش کل
نجوم نمائی حتی سر سراج و حاجی رامحامد و نموت بحر
شامل سرچشمہ و نہراست فرخندہ زبانی کہ بستایش و
نیایش او برداخت و مبارک دیدہ ای کہ پردہ بر انداخت
وای خنک جانی کہ در این میدان بتاخت شکر کن خدا را کہ
از جام میثاق سرمستی و در این ہزم الہی ساغر رحمانی

بدست نشأه روحانی یافتی و فرح ربّانی جستی و سرمست
 کوثر الهی شدی از عین تسلیم نوشیدی و از ماء ممین
 سیراب گشتی قریحه ات همدم هاتف الهام شد و در اسرار
 معانی بسفت باید شب و روز همت نمائی که این معین
 نابع عین فواره گردد و این نهر صغیر بحر عظیم شود تا
 در این گلشن الهی چون بلبل معنوی بگلبانگ ملکوت بیان
 مقامات معنوی نمائی و اسرار توحید درس و سبق دهی
 و در دبستان عرفان حقیقت تبیان بیان کنی هر تلمیذ را
 استاد عزیز نمائی و هر ضعیف را از لبین لذید بیروزی ،
 طفلان ناسوتی را جوانان لاهوتی کنی و کودکان پاری را
 نورسیدگان ملکوتی فرمائی و زبان بفیض رحمانی چنان
 بگشائی که از بدایع الحان اهل ملاء اعلیٰ را بخروشانسی
 هذا هو الفضل المظیم هذا هو الفوز الصین و علیک
 التّحیة و الثّناء ع ع *

و نیز طهران جناب آقا میرزا عزیزالله خان مشق باشی
 سلیم آقا میرزا محمدعلی خان مستوفی علیه بهاء الله الابهی:

هو الله

رّب و رجائی و مقدری و مصوری و ملازی ان عبدك
 عزیز قد تذلل الی جبروت الجلال و تهتل الی طکسوت
 الجمال متمنیاً الحصول علی الآمال و الوصول الی ساحسة

الفضل والجود والاحسان رب قدر له الوقوف على الرحاب
 الشاسع الحدود والورود على الورود المورود والتمتع
 بالرفد المرفود والتوسل الى الوعد الموعود رب اجمله عزيزا
 في مصر الصرفان و ذهاب ابريزا في كنز الايقان و اهدده بجنود
 طكوت قدسك في السر والاعلان وانصره بجيوش ملائكتك
 في حيز الاكوان انك انت المقتدر العزيز الرحمن و انك انت
 الحق القيوم المستعان ع ع *

ونيز ميرزا يحيى خان سرخوش بن ملا عبد الفتى گرگانی

سابق الوصف در بخش ششم .

دیگر از بهائیان شهیر مقیم طهران مشهیدی حسین
 قزوینی سابق الوصف در بخش ششم بعد از صعود ابهی سفر
 به عکا کرده ایامی در جوار عنایت حضرت غصن اعظم حضرت
 عبد البهاء بسر برد آنگاه مأمور اقامت اسلامبول گردید که
 حاضرین زائرین ارض مقصود را مساعدت نماید و بالاخره
 بطهران آمده در سال ۱۳۲۴ درگذشت و چون معاندین
 در صدور شدند که از دحام کرده جنازه را بسوزانند عاقله اش
 جسد را در خانه مسکونه دفن نمودند و بعد از مدتی
 چون خانه را خواستند بفروشند جسد را بقبرستان نقل
 دادند و پس از سالیانی جسد را بگلستان جاوید بهائیی
 برده مدفون کردند و بنام اولوحی از حضرت عبد البهاء *

موجود است و خلفش یکی از اعراف شاهیر بهائیان طهران
 دکتر یونس خان افروخته در حدود سال ۱۲۸۸ در قزوین
 متولد شد و در دوسالگی اش پدر عاشقانه زیارت محضر
 ابهی در عکاشتافته در تبریز و اسلامبول و غیره ما زهاباً
 و ایاباً بقصد تبلیغ و بعلمت فقدان مایحتاج سفرچندی ماند
 و بالاخره بعد سه سال عودت کرد و عائله در آن طول مدت
 بسرپرستی برخی از خویشان امور گذراندند آنگاه باعائله
 با بهر رفته بشرکت بعضی از خویشان حجره تجارت باز کرده
 با مراعات حکمت تبلیغ نمود و عاقبت چون اهالی ملتفت شده
 احتمال هجوم میرفت بساط کار برچیده حساب فروغ کرده
 بطهران اقامت و سکونت گزید و با آقا سید علی کفشدوزکاش
 و آقا اسد الله سرچپق ساز در یک خانه ماند و بدکان عطاری
 نشست و از جهت قرب جوار با مانکچی صاحب پارسی هندی
 پسر را برای تحصیل فارسی نزد آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی
 که بزودی سمت استاد ادبیات فارسی و عربی و مشغله
 تألیف و انشاء گرفت گماشت و دکتر افروخته خود چنین آورده
 * دوسالی دیگر با مشورت ایشان و مانکچی برای تحصیل زبان
 فرانسه بمدرسه خواهران تارک دنیا داخل شد م چندی هم
 نزد میرزا حسینخان ثریا صاحب قصیده ای که بك فرزند این^{ست}
 * ما و موسی دممعان بودیم در سینای طور
 قسمت اولن ترانی سهم ما دیدار شد